



{ ۱۴۴ } گاهی می‌نگریم به هر سو گرداندن رویت را در آسمان. پس همانا برمی‌گردانیم تو را به قبله‌ای که خشنود شوی به آن. پس، اکنون بگردان رویت را به جانب مسجد الحرام. و هر جا باشید شما بگردانید روی‌های خود را به جانب آن. و همانا کسانی که به آن‌ها کتاب داده شده نیک می‌دانند که آن حق است از جانب پروردگارشان. و خداوند هیچ‌گونه غافل نیست از آنچه می‌کنند.

{ ۱۴۵ } اگر برای کسانی که به آنان کتاب داده شده، هر گونه نشانه‌ای بیاوری، از قبله تو پیروی نمی‌کنند، تو هم پیرو قبله آنان نیستی و بعضی [از] آن‌ها هم پیرو بعضی دیگر نیست. و اگر تو از هوس‌های آنان پیروی کنی، پس از آنچه تو را آمده از علم، آن‌گاه تو از ستمکارانی.

{ ۱۴۶ } کسانی که به آن‌ها کتاب دادیم می‌شناسند آن را، آن چنان که پسران خود را می‌شناسند. و گروهی از آنان هستند که همانا حق را کتمان می‌دارند و حال آنکه می‌دانند.

{ ۱۴۷ } حق همان است که از جانب پروردگارت آمده است؛ پس مباش از شک یابان.

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ  
فَلَنُوَلِّينَاكَ قِبَلَهُ تَرْضَاهَا قَوْلٌ وَجْهِكَ  
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ  
فَوُتُوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا  
الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا  
اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿٤٤﴾

وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ  
مَا تَبِعُوا قِبَلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتِهِمْ  
وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبَلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ  
اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ

الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٤٥﴾  
الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا  
يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ  
لَيَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾

الْحَقِّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ  
الْمُتَمَرِّينَ ﴿٤٧﴾



{ ۱۴۸ } و برای هرکس و هر گروه وجهه‌ای است که او گرداننده به آن است. پس، پیشی گیرید به خیرات، هر جا که باشید خدا همگی شما را می‌آورد. به راستی خداوند بر هر چیزی تواناست.

{ ۱۴۹ } و از هر جا و هر گاه بیرون آمدی، پس بگردان رویت را سوی مسجد الحرام، و آن بی چون حق است از جانب پروردگار تو، و خداوند ناآگاه نیست از آنچه می‌کنید.

{ ۱۵۰ } و از هر جا و هر گاه بیرون آمدی، پس بگردان رویت را جهت مسجد الحرام و هر جا بودید پس بگردانید روی‌های خود را سوی آن تا مردم را بر شما حجتی نباشد، جز کسانی از آن‌ها که ستم پیش گرفتند. پس نیندیشید از آن‌ها و از من بیندیشید و تا نعمتم را برای شما کامل کنم؛ و باشد که شما راه یابید.

وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيٰهَا فَاسْتَبِقُوا  
الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ  
جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٨﴾

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ  
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا  
اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤٩﴾

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ  
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا  
وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ  
عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا  
تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَنَّوْا نِعْمَتِي  
عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٥٠﴾

### شرح لغات کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

**تقلب:** سخت زیر و زبر شدن، خود به هر سو گشتن؛ صیغه «تفعل»، پذیرش یا تکلف را می‌رساند.

**قبله:** جهت و جایی که به آن روی آورند؛ حال و هیئت روی آوردن به چیزی، چون جلسه.

**شطر:** سوی، جهت، نیم، نیم از چیزی که [به نیم دیگر] متصل باشد.  
**مُتَمَّر:** از «امتراء» به معنی شک پذیری، دوشیدن شیر، دست کشیدن به حیوان تا آرام شود؛ وزش باد به ابر تا باران آید.



«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ». حرف «قد»، به قرینه مقام، تکثیر را می‌رساند و هیئت فعل «تَقَلَّبَ» (تفعل)، بر مطاوعه (پذیرش) فعل دلالت دارد: بسیار می‌نگریم به هر سو گشتن روی تو را در اطراف و آفاق آسمان. این بیان بی‌تابی و شدت انتظار آن حضرت را می‌نمایاند تا وحیی نازل شود و قبله همیشگی مسلمانان را مشخص گرداند.

انتظار برای تعیین و تحول قبله از سال دوم هجرت آغاز شد و گویا مدتی آن حضرت در این حال انتظار به سر می‌برد و گاه و بی‌گاه همی به آسمان روی می‌آورد و اندیشه خود را به آفاق باز متوجه می‌ساخت و آماده پرتو وحی بود و سخنی به زبان نمی‌آورد و اظهار نظری نمی‌کرد. اگر آن آیه با فاصله از آیات سابق که اشارات و بشاراتی به تحول قبله دارد، نازل شده باشد، روی آوردن به آسمان (تَقَلَّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ) از هنگام نزول همان آیات بوده است. شاید منشأ این انتظار و بیتابی، وحی ضمیر آن حضرت بوده و پیوسته شدت می‌یافت؛ زیرا پیغمبران، پیش از وحی صریح الهی، اصول احکام را به اجمال از وحی ضمیر و فطرت خود درمی‌یافتند. با توجه به اینکه می‌گویند پیش از هجرت، آن حضرت چون به نماز می‌ایستاد روی به کعبه و صخره بیت المقدس می‌آورد و پس از هجرت، چون چنین جمعی ممکن نبود و کعبه و بیت المقدس در دو سمت متقابل قرار داشت، پس یا باید به کعبه، قبله ابراهیم و محل الهام توحید و قیام برای خدا روی آورد و یا به سوی بیت المقدس؛ قبله دریست پیغمبران بنی اسرائیل و مرکز قدرت و سلطنت آنان؛ و چون روی آوردن به بیت المقدس به فرمان صریح وحی نبود، پس از هجرت، آن حضرت در انتظار رسیدن وحی صریح به سر می‌برد.

قبله، الهام بخش تفکرها، هدف‌ها، امیدها و دعوت‌ها و تعالیم است. بیت المقدس، خانه قدس و عبادت و انعکاس پدیده وحی، نبوت، نداها و



کوشش‌های پیامبران است. این مکان و حوالی آن، درهای تعالیم آنان را می‌گشاید و مقدمه و زمینه تکمیل آن را، تا ظهور آخرین و کامل‌ترین که مصدق آن‌ها باشد، فراهم می‌سازد. سپس همه این مسائل و الهامات در حصار اندیشه‌های نژادی بنی‌اسرائیل و مرزبندی‌های آنان محدود گردید.

آن گاه که پیغمبر اکرم و مسلمانان گزیده به مدینه هجرت کردند، اصول رسالت اسلام و پیوستگی آن با رسالت‌های گذشته ابلاغ شده بود و انذار و دعوت آن حضرت از حدود خانواده ﴿وَ اَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ﴾<sup>۱</sup> و اهل مکه ﴿لِئْتُنْذِرَ اُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾<sup>۲</sup> و عرب فراتر می‌رفت. [اما اکنون] باید به همه مردم جهان ابلاغ شود و آیین جهانی و «وسط» او بر جهان پرتو افکند و خود [پیامبر] و همچنین امت اسلامی، ناظر و گواه باشد: ﴿كَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِتَكُوْنُوْا شُهَدَآءَ عَلٰى النَّاسِ وَيَكُوْنَ الرَّسُوْلُ عَلَیْكُمْ شَهِیْدًا﴾<sup>۳</sup>. پس از این، قبله الهام بخش و جاذب اسلام دیگر نمی‌توانست بیت‌المقدس باشد که محدود به مرزها و الهامات و تعالیم قومی بود.

«فَلتَوَلَّیْتَکَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا». جمع بسیار مؤکد و متکلم و هیئت «فَلتَوَلَّیْتَکَ»، جاذبه شدید قبله سابق، و شدت و عنایت به قبله دیگر را می‌نمایاند. تعریف قبله به فعل «ترضاها»، اشعار به این دارد که قبله سابق، با همه جاذبیتی که دارد، نمی‌تواند برای همیشه تو را خشنود کند. آن قبله، با همه قدسی که دارد، در میان مرزهای نژادی محدود گشته و تعصب شدید برتری نژادی، به پای آن خون‌ها ریخته شده و همچنان می‌ریزد. چنین قبله‌ای با آیین رحمت و مردمی اسلام سازگار نیست.

۱. «و خویشان نزدیکت را هشدار ده»، الشعراء (۲۶)، ۲۱۴.

۲. «تا [مردم] مکه و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی»، شورا (۴۲)، ۷.

۳. «و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر بر شما گواه باشد»، البقرة (۲)،



اکنون که اسلام در مدینه پایه و شکل گرفته مسلمانان به صفوف منظم جماعت و جمعه درآمده‌اند و آیات جهاد نازل می‌شود، باید قبله آن‌ها برای همیشه مشخص گردد، تا در شبانه روز با تشکیل صفوف به آن سوی روی آورند و خود را آماده ابلاغ رسالت و رفع موانع گردانند. چنین قبله‌ای است که او (پیامبر) را خشنود می‌دارد. هرچه مسلمانان در اطراف زمین پراکنده شوند و افزایش یابند، باید با روی آوردن به چنین قبله‌ای مشخص گردند و خشنودی ایشان افزایش یابد: «قِبْلَةً تَرْضَاهَا». این خشنودی به علاقه شخصی آن حضرت به خانه موروثی ابراهیم و دیگر پدرانش ارتباطی ندارد، زیرا روح رسالت و وحی برتر از آن است که تحت تأثیر چنین علاقه‌هایی واقع شود.

«قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ». پس از آیاتی که زمینه فکری و اسرار تحوّل را بیان کرد، آن پیشگیری و انتظار و بیتابی و وعده «فَلْتَوَلَّيْنَا»، این فرمان می‌رسد: «قَوْلٌ وَجْهَكَ». وجه، روی ظاهر و روی قلب است؛ نخست قلب باید به سویی روی آورد، آن گاه روی ظاهر.

«شَطْرَ الْمَسْجِدِ...» به جای «الی المسجد»، ارائه ناحیه مسجد الحرام است؛ زیرا جز برای اطرافیان بیت، محاذات<sup>۱</sup> کامل و توجّه به خط مستقیم امکان ندارد. تعبیر «المسجد الحرام» نیز به بیت و حریم، هردو اشعار دارد؛ محل خضوع و تسلیم به خدا و حریم او؛ آنجا که تذکارها و سنن و احکامش انسان را از درون اندیشه و خوی، خلع سلاح می‌کند و غرایز و عاداتی که منشأ سلاحها و جنگ‌های سرد و گرم است، محدود می‌گردد و فطرت حق پرستی و تفاهم و خیر بیدار و فعال می‌شود؛ نه شخص را با خصوصیات شخصی می‌نمایاند، و نه قومی را با امتیازات

۱. رو به روی مستقیم قرار گرفتن.



نژادی و نه قدرت و اراده‌ای را، جز اراده‌ی خداوند؛ بلکه ابراهیم را از خلال بنا و مقرراتش می‌نمایاند، ولی با خضوع و تسلیم کامل و در حالی که «رَبَّنَا» به زبان دارد: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ﴾<sup>۱</sup>. آنجا نه قبله قبله گاهان خودپرست و قدرت طلب است و نه، چون مسجدالاقصی، عبادتگاهش آمیخته با فرمانروایی ملوک بنی اسرائیل و برتری قومی آنان، و نه چون مطلع الشمسِ فروغ پرستان است، تا تجلی خداوند را در سیاره جامد و محدودی بنگرند که در افقی می‌درخشد، از افقی روی می‌تابد و هیچ رازی از حیات و زندگی فردی و اجتماعی بشر را نمی‌گشاید و چشم انداز تکاملش را مسدود می‌کند. اگر توحید و تسلیم و اراده‌ی خداوند و آیین ازلی‌اش می‌بایست در قالب جسمانی ملموس و محسوس درآید تا پیوسته انسان را هشیار نگه دارد و به خود آورد، و فرد و اجتماع و جسم و روح را هماهنگ جذب گرداند، باید در هر حال و هر جا، از هر چه روی گرداند و به مسجدالحرام روی آورد.

«وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ». پس از امر «فَوَلِّ وَجْهَكَ»، که راجع به شخص رسول اکرم ﷺ است، این امر جمعی، با اضافه «وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ»، متوجه به عموم پیروان است. «وَحَيْثُ مَا» اعم از مکان (اینما) و شامل زمان و حالات [هر دو] است. «كُنْتُمْ»، جای باز کردن و پایه گرفتن همیشگی مسلمانان را برای رسالت متحرک و گسترش یابنده امت اسلامی می‌نمایاند.

تکرار فعل «فَوَلُّوا»، که متضمن رویگرداندن و روی آوردن است، در این آیات به صورت‌های متنوع «تَوَلَّيْنَاكَ، فَوَلِّ، فَوَلُّوا، مُوَلِّهَا»، به دو حرکت منفی و مثبت دلالت دارد: نخست، خود را از هر جاذبه‌ای رها کردن و از هر قبله و مرکز قدرتی روی گرداندن، سپس روی آوردن به ناحیه مسجدالحرام. مسلمانان در هر جا متمکن

۱. «پروردگارا، ما را دو تسلیم شونده برای خودت قرار بده»، البقرة (۲)، ۱۲۸.



شدند (حَيْثُ مَا كُنْتُمْ)، و در هر شبانه روز و مفاصل حیات و هنگام نماز و ذبح و مرگ و قبر، باید از جاذبه‌های جوامع غافل یا اغفال شده و هر قبله و هر جهتی خود را برهانند و به سوی مسجد الحرام، با همه الهامات فکری و حقوقی، روی آورند تا مجذوب و خودباخته هدف‌ها و ایده‌های دیگران نگردند و استقلال فکری و عقیده ای و برتری و وظیفه رسالت و نظارت خود را بر دیگران نگه دارند: «كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ و چون مجموع مسلمانان که در اطراف زمین جای می‌گیرند، به همه جهات مشرق و مغرب و جنوب و شمال روی می‌آورند، از توجه به جهت خاص (مشرق یا مغرب) و جمود به آن<sup>۱</sup> نیز آزادند و وجه خدا را در همه جهات می‌نمایانند: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تَوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>؛ و چون همه در هر جا به مسجد الحرام و الهامات آن روی می‌آورند، باید وحدت فکر و عقیده خود را نشان دهند و به پیروی از رسالت پیشرو، هرگونه ارتجاع و عقبگرد را نفی کنند: ﴿لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ﴾<sup>۳</sup>.

«إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ». «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»، به قرینه، ظاهر در علمای یهود و نصاراست؛ ولی چون توده اهل کتاب چنین علمی نداشتند، به احتمال و تأویل، شامل همه اندیشمندان می‌شود.

ضمیر «أَنَّهُ» راجع به قبله و به اعتبار تحوّل آن است: نفی و معارضه اهل کتاب از این جهت نیست که قبله یا تحوّل آن را به حق نمی‌دانند. آنان از خبر گذشتگان و

۱. یعنی خشک شدن و ایستادگی تعصب آلود بر روی جهتی و چیزی.

۲. «و مشرق و مغرب از آن خداست؛ پس به هر سو رو کنید، آنجا روی خداست»، البقرة (۲)، ۱۱۵.

۳. «برای اینکه بدانیم چه کسی پیامبر را پیروی می‌کند از کسانی که بر روی پاشنه‌های پای خود به واپس می‌گرایند»، البقرة (۲)، ۱۴۳.



متون اصل کتاب، یا از آنجایی که کعبه، اولین بنای توحید و بانی آن، ابراهیم، پدر انبیاست و پیمبر اسلام تابع ملت ابراهیم است، می‌دانند که این قبله و تحول آن حق است. شاید ضمیر «أَنَّهُ» راجع به پیمبر اکرم ﷺ باشد که در کتاب‌ها و اشارات گذشتگان، یکی از نشانه‌های او روی آوردن به مسجدالحرام است. پس چون او را حق می‌دانند، قبله او را به حق می‌شناسند. انگیزه مخالفت آن‌ها برای نگهداری مرزها و امتیازاتی است که خود ساخته‌اند نه آنکه از جانب پروردگار باشد.

اهل کتاب، به معنای وسیع تر، اندیشمندان و پیشروان فکری اند. آن‌ها می‌دانند که اساس جهان و ساختمان انسان بر تکامل و تربیت است و واقعیت و حقی از این آشکارتر نیست، و هرچه مرزهای محدود فکری را بردارد و راه تفاهم و تکامل و تربیت انسان‌ها را باز کند، همان حق و از جانب پروردگار است. هدف پیمبران و مصلحان همین بود که مردم را از نقص و برگشت به عقب باز دارند و محیط تکامل و تربیت را فراهم و باز کنند، ولی پیروان آن‌ها دچار انحراف شدند و، به انگیزه امتیازجویی، مرزهای عقیده‌ای و اجتماعی و جغرافیایی برای توده‌ها ساختند و [آنان را] از درک حق باز داشتند. چون این اعمال و ساخته‌ها مخالف حق است، دوام ندارد و گرفتاری‌ها دارد: «وَمَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ».

«وَلَئِن آتَيْتَ الَّذِينَ آوَتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبَلَتَكَ». از این آیه معلوم می‌شود که آن حضرت از معارضه و مقاومت اهل کتاب رنج می‌برد و می‌کوشید تا شاید قبله حق را بپذیرند و در یک صف درآیند تا دعوت خالص ابراهیم، بانی این خانه، را در برابر دنیای شرک احیا سازند. بیان مؤکد این آیه از جمود و تعصب آمیخته به امتیازجویی آن‌ها پرده برمی‌دارد و امید آن حضرت را از آن‌ها قطع می‌کند، تا با اراده قاطع به قبله خود و ادای رسالتش روی آورد: اگر هر گونه دلیل و برهان پیش آری و آیاتی که در قرآن و کلام و شخص توست به آن‌ها بنمایانی، این‌ها تغییر



جهت نمی دهند و پیرو قبله تو نمی شوند. اینان خود می دانند که اگر از این قبله پیروی کنند، باید از همه ساخته‌ها و امتیازات خود چشم بپوشند، با آنکه هرچه چشم دارند به آن‌ها دوخته‌اند. آنان همیشه خود را متبوع دیده‌اند، پس چگونه تابع قبله تو با همه احکام و مقرراتش، می شوند؟

«وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتَهُمْ». تو هم به فرمان و برهان پروردگار، نمی توانی تابع قبله آن‌ها شوی. جمله اسمیه ثبات را می‌رساند.<sup>۱</sup>

«وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبَلَةَ بَعْضٍ». از قبله یکدیگر نیز پیروی نمی کنند، گرچه در مخالفت با قبله اسلام در یک صف قرار گرفته‌اند. چون مشخص هر آیینی قبله و احکام ناشی از آن است، پیروی از هر قبله، پیروی از آیین است، نه تغییر جهت ظاهری. «بتابع» مشعر به همین است.

«وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ». به سیاق آیات، این خطاب تهدیدآمیز و شدید راجع به مسئله قبله است. این تهدید متوجه کسی است که هیچ‌گاه از هوای دیگران و خواست خود پیروی نمی‌کرد و همیشه، به خصوص راجع به قبله، به آسمان وحی چشم دوخته بود: «قد نری تقلب وجهک فی السماء»، تا پیروان او و پیشوایان آیینش، پس از علم به حق و تشخیص آن، از هواهای امتیازجویان و عوام پیروی نکنند و درگفتن حق و عمل به آن صریح و قاطع باشند، تا چه رسد به اینکه هواهای هواپرستان را به رنگ دین درآورند و آن‌ها را زیر سرپوش مصلحت‌اندیشی، توجیه و اثبات کنند. حق، از جانب پروردگار و برای تربیت و رشد خلق است و سوای آن، هوا و باطل و ستم است: «إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ».

۱. «تابع» اسم فاعل است و ثبات و نفوذ در درون و دوام را می‌رساند، برخلاف فعل (ماتبعوا) که حرکت و تغییر و موقت بودن را نشان می‌دهد.



«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ». ضمیر مفرد «يعرفونه»، راجع به پیمبر یا قبله او، یا هر دو از جهت ملازمت است: آنان که کتاب را دریافته و بدان رسیده‌اند، این پیمبر و احوال و اخلاق و آیین او، یا قبله و تحوّل و نشانه‌های آن را، آن چنان می‌شناسند که منشأ و مولد و احوال و صفات و دوران زندگی پسران خود را می‌شناسند.

رجوع از خطاب «يعرفونک» به غایب «يعرفونه»، إشعار بلیغی به معرفت قبلی آنان دارد، از پیش که به دنیا نیامده بودند. این تشبیه بس رسایی درباره شناسایی صفات و مولد و منشأ و دعوت و قبله پیمبر اسلام است؛ زیرا پدران به پسران مورد علاقه خود این گونه نزدیک و شناسا هستند، ولی فرزندان، پدران و نیز برادران و دیگر خویشاوندان، یکدیگر را چنین نمی‌شناسند.

«وَإِنَّ قَرِيْبًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ». با این گونه شناسایی، گروهی به همان انگیزه‌های خُلُقِی، آن حق را با علم به حق، یا با علم به این کتمان، پوشانند، و گروه‌های دیگر را در گمراهی [نگه] می‌دارند. با این گونه علم و کتمان، دیگرگفته‌ها و استنادهای اهل کتاب چه اعتبار و ارزشی دارد که این حق پوشان دین فروش بخواهند آیین و پیمبر و قبله مسلمانان را امضا و تأیید کنند.

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ». «الحق»، خبر برای ضمیر مقدر، راجع به قبله و تحوّل آن است، و «من ربك»، حال یا خبر دوم است؛ و یا «الحق»، مبتدا و اشاره به حق معهود یا مطلق است و «من ربك»، خبر: آن قبله حق است در حالی که از پروردگار است. به عبارت دیگر، حق همان است که از سوی پروردگار تو آمده است. این مقیاس کلی حق است: هرچه صفت رب را بنمایاند و منشأ تربیت و کمال باشد، آن هم ربوبیت مضاف به شخص رسول (ربك) که ربوبیت تشریحی و برای تربیت انسان‌هاست. قبله مسجد الحرام، مظهر وسیع و پرمایه‌ای از تربیت فرد و



اجتماع و طریق تکامل است.

«فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ». پس شک و تردید در آن راه ندارد. توجّه خطاب به شخص رسول، از جهت آن است که او کاشف و مبین حقایق و معارف، و رافع شکوک و تردیدهاست، چه با تابش آیات وحی، غبار شک و تردید بر روحش نمی نشست.

«وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا». تنوین «لکل» به جای مضاف‌الیه مقدر است. «وجهه»، به استعمال شایع، جهتی است که به انگیزه درونی و روی باطن به آن روی آورده شود. ضمیر «هو» راجع به «ریک» است؛ همان رب مضاف که وجهه تو را به سوی رب مطلق گرداند. ضمیر «ها» راجع به «وجهه»، و «قبله» مظهر و جهت روی ظاهر است. اگر به قرینه مقام، مضاف‌الیه «لکل»، ملّت یا آیین یا رسول یا همه باشد، جمله اثباتی «هُوَ مُوَلِّئُهَا»، ناظر به تشریح است؛ هر آیین یا ملّت یا رسالتی را وجهه‌ای است که خداوند، بر طبق شرایط و مصالح، آن وجهه را از سویی به سویی گرداننده است و آن وجهه، پدیده آورنده قبله، و مشخص هر آیین و ملّتی است: قبله ابراهیم و اسماعیل کعبه بود؛ قبله یهود صخره بیت المقدس گشت؛ و همچنین قبله نصارا و دیگر ملل؛ و با تغییر وجهه، قبله به همان سوی گشت که آغاز از آن بود: «أَنَّ الزَّمَانَ قَدَارًا»<sup>۱</sup>.

شاید به قرینه تنوین و تقدیر مضاف‌الیه، مفهوم «لکل»، تعمیم و گسترش بیشتری یابد و همه موجودات را فراگیرد: جاذبه‌ها و میل‌های طبیعی، فطری و تشریحی که هر یک از پدیده‌های جهان را در جهت و غایتی خاص می‌کشاند؛ از مفردات به

۱. عبارت ذکر شده در ضمن خطبه‌ای است که حضرت رسول اکرم ﷺ در حجّه الوداع ایراد فرمودند، اصل عبارت چنین است: «أَلَا إِنَّ الزَّمَانَ قَدَاسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...»، مجلسی، بحار الانوار، ج ۹، ص ۹۹؛ ج ۵۸، ص ۳۲۹.



ترکیبات برتر و برتر و همچنین<sup>۱</sup> همین حقیقت ساری و کلی، برای ارائه هدف‌های انسانی و اجتماع آن، به صورت قبله درمی‌آید. به تناسب این تعمیم، ضمیر «هو» [می‌تواند] راجع به «کل» باشد: هر یک، با انگیزه و تحرک ذاتی یا ارادی خود، برگرداننده آن وجهه از سویی به سویی هستند. اما از چه سو به چه سو؟ در آیه تصریح نشده است: از گرایش به ماهیت محدود و پیچیده خود، به سوی ترکیب و پیوستگی، به سوی نیروی جمعی، به سوی بساطت و کمال...<sup>۲</sup>

با نظر دیگر، این وجهه، وجه ربّ مطلق است که در ذوات مضاف و منعکس گشته و به صورت وجهه‌های متنوع و مختلف تجلی کرده و همه را به سوی ربّ مطلق می‌کشاند، تا همه شخصیت‌ها و وجوه فانی و وجه رب باقی بماند: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾<sup>۳</sup>. بنابراین، «وجهه» تعبیر دیگری از

۱. «یکی میلست در هر ذره رقاص»

کشان هر ذره را تا مقصد خاص»

(مثنوی فرهاد و شیرین، وحشی بافقی)

۲. مؤلف، با نظری وسیع، حکم آیه را از تغییر جهت هرکس و هر گروه به قبله‌ای، به یک قانون کلی اجتماعی در اجتماعات انسانی تعمیم داده‌اند: همان‌طور که همه موجودات جهان، در مسیر تکاملی خود، پیوسته در حال تحول از مفردات به ترکیبات برتر هستند، اجتماع انسانی هم، در مسیر تحول از جوامع بدوی و ابتدایی، پیوسته در حال حرکت به سوی گستردگی و کمال اجتماعات انسانی مطلوب و نهایی است.

۳. «هرکسی بر روی زمین است نابودشونده است، و ذات پروردگارت باقی می‌ماند که دارای جلال و اکرام است». الرحمان (۵۵)، ۲۶ و ۲۷؛ با توجه به مفهوم کلمه «لِکَلِّ» که با داشتن تنوین یعنی «برای هرکسی است» و می‌توان آن را به جای «لِکَلِّ انسانی وجهه» نیز خواند، مؤلف در معنای این «وجهه» نظرهای مختلفی داده است، در اینجا چنین نظر داده است که «وجهه» در این آیه، وجه ربّ مطلق است. وجه را در اصطلاح قرآنی برای الله و ربّ، به معنای ذات گرفته‌اند، زیرا درباره پروردگار، روی به معنای عضوی از بدن، درست نیست، لذا «وجه ربّ مطلق» یعنی ذات مطلق پروردگار که به چیزی اضافه نمی‌شود، اکتسابی نیست و صفات پروردگار هم همان ذات پروردگار است. وقتی می‌گوییم: «خداوند علیم است» یعنی خداوند مطلق علم است، نه اینکه علم را به عنوان یک صفت کسب کرده بر ذات خود افزوده باشد، چنانکه در مورد انسان‌ها چنین است. پس «وجه ربّ مطلق» یعنی هستی مطلق پروردگار که هیچ اسمی و کسی و چیزی بر آن افزوده نشده



«امر»، و این آیه رجوع به حق است: «وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»<sup>۱</sup> «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»<sup>۲</sup>. این وجهه و امر رجوع، هر موجودی را مستقیماً به سوی مسیر و غایت مشخص آن پیش می‌برد، تا به مرحله انسان رسد که تکمیلش با اراده و اختیار است و باید محیطی متناسب با آن فراهم گردد تا هدفش تصویر و مشخص شود و تحرک به سوی هدف در صفات و اعمال ظهور کند و از انحراف و توقف بازداشته شود و میدان مسابقه در خیر بازگردد.

«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»، تفریع و جواب شرطِ مقدر است. هیئت «فَاسْتَبِقُوا»، طلب و کوشش در مسابقه را می‌رساند. «خیر»، گزیده شده از کمال است: چون هرچه و هر

→ است و حتی صفات نیز بر آن افزوده نمی‌شود، صفات و ذات او یکی است؛ لیکن وقتی کلمه «وجهه» در تقدیر به «کُلِّ» یعنی «هرکسی» اضافه شود، در ذات هر موجودی و از جمله هر انسانی بازتاب یافته در وجود هرکسی به شکل هدف و مطلوب و مقصودی تجلی کرده است، اما همه آن صورت‌های متکثر که به اشکال و اهداف گوناگون درآمده‌اند، چون از «رَبِّ مطلق» پرتوافکن شده‌اند، آن ذات‌ها و هستی‌ها را به سوی «رَبِّ مطلق» می‌کشاند. این جذب و کشش، همه ذات‌ها و شخصیت‌ها را به فنا می‌برد و تنها چیزی که باقی می‌ماند و هستی‌اش ابدی و بی‌انجام است، ذات پروردگار است و پس.

۱. «و امور به سوی خدا بازگردانیده می‌شود». آل عمران (۳)، ۱۰۹. (در پنج آیه از قرآن تکرار شده از جمله: البقره (۲)، ۲۱۰).

۲. «هان بدانید که امور به سوی خدا [در حال شدن] بازمی‌گردد». شورا (۴۲)، ۵۳. امر، چنانکه در ذیل آیه ۱۱۷ در جلد نخست پرتوی از قرآن (جلد ۲ مجموعه آثار) صفحه ۳۶۴ توضیح داده شد، فرمان آفرینش است. هر موجودی که به فرمان پروردگار آفریده شد، باید مراحل تکامل را که همان صیرورت و گردانیده شدن از مرحله‌ای به مرحله برتر است، طی کند تا اینکه در نهایت به سوی پروردگار بازگردانیده شود. چون «وجهه» نیز، با توضیح باورقی قبل، جذب‌کننده ذوات مختلف و کشاننده آن‌ها به سوی «رَبِّ مطلق» است؛ و با توجه به «الحق من ربك» در آیه قبل، مؤلف «وجهه» را در این آیه، تعبیر دیگری از «امر» گرفته است که پیوسته به سوی خدا بازمی‌گردد، تا اینکه در مسیر تکامل جسمی به مرحله انسان شدن می‌رسد. در این مرحله، تکامل معنوی انسان با اختیار و اراده خود اوست، لذا باید محیطی متناسب برای این تکامل فراهم کند و هدف را به روشنی مشخص سازد، و با ایجاد صفات کمال بخش در خود و انجام اعمال صالحه (کارهای شایسته)، نشان دهد که بدون هیچ توقف و انحرافی، به سوی هدف نهایی یعنی همان سیر به سوی بی‌نهایت، در حرکت است.



که را وجهه خاصی است که خداوند، یا آن وجهه، رویش را به جهت و سمتی می‌گرداند، پس به جای کوشش در توحید وجهه یا قبله و اختلاف و تصادم درباره آن، که موجب صرف استعدادها و بازماندن از خیر و کمال می‌گردد، باید میدان مسابقه در خیر را باز کنید و در آن میدان از هم پیشی بگیرید، چه منظور اصلی اختلافات همین است: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تَوَلَّوْا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ...﴾<sup>۱</sup>.

امر و تفریع «فاستبقوا»، اشعار به این دارد که وجهه استعدادی و نهادی همه، در جهت خیر است؛ با باز شدن میدان بروز استعدادها و مسابقه برای وصول به خیر، استعدادها به فعلیت می‌رسد، تا از هر خیر اضافی به خیر دیگر، و از ربوبیتی به ربوبیت برتر تا به خیر و کمال مطلق رسند.<sup>۲</sup>

بس که هست از همه کس وز همه رو راه به تو

به تو برگردد اگر راهروی برگردد<sup>۳</sup>

«أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً». فعل لازم چون به «باء» متعدی شود، مانند آتی به، ذَهَبَ به، خَرَجَ به، مصاحبت فاعل را با مفعول در جهت حرکت می‌رساند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. «بَرَّ أَنْ نَيْسَتْ كَه رُوَيْتَان رَا بَه طَرْف مَشْرُق و مَغْرَب بَرْگَرْدَانِيد، بَلَكَه بَرْ كَسِي اسْتَه كَه...». البقرة (۲)، ۱۷۷.

۲. «فاء» در «فاستبقوا» حرف عطف تفریع است، و شرط مقدر، و شكل ظاهر فعل امر از باب استفعال كه درخواست چیزی است، روی هم رفته معنای زیر را می‌رساند: پس حالا كه متوجه شدید كه روی آوردن به مشرق یا مغرب هدف اصلی نیست و این خداست كه روی‌ها را به طرف مقصد و هدف نهایی می‌گرداند، شما باید برای انجام کارهای نیک برگزیده و بهترین، با یکدیگر مسابقه دهید و با اراده و اختیار خودتان تلاش و کوشش کنید كه محیطی متناسب برای پیمودن مسیر تکاملی خود فراهم سازید تا با این تلاش و کوشش استعداد بالقوه خود را به فعلیت برسانید و بدین وسیله از هر عمل خیر و گزیده‌ای كه به عنوان صفت بر اسمی اضافه می‌شود، به خیر برتر و بالاتری دست یابید و همان باعث پرورده شدن و رشد شما بشود و از این مراحل خیر و رشد به خیر و کمال مطلق دست یابید.

۳. گوینده و منبع بیت شناخته نشد.



«جَمِيعاً»، حال برای ضمیر جمع مخاطب است؛ یعنی شما هر جا و در هر وضع که باشید، خداوند شما را همگی با خود می آورد.

اگر معنای وجهه، وَجِه رِب باشد، با مصاحبت و اتیان و جمع، مناسب تر و هماهنگ تر است: همان وجهه رِب مضاف، که در نهاد هر موجودی جلوه و جذبه دارد، چون با مسابقه در خیر متجلی تر و جاذب تر گردید، شما را به سوی خدا (خیر و کمال و رب مطلق) می کشاند. این کشش و جذب، اثر قدرت نافذ او در وجود و ماهیت همه موجودات است: «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

«وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ». تکرار این امر و متعلقات آن، تأکید و تشدید نسخ<sup>۱</sup> سابق و تثبیت لاحق و تعمیم در زمان و مکان و احوال است و زمینه تعلیل ها و اسرار، نمودار تحیرها و شبهه هاست، تا از هر قبله و وجهه آزاد و برکنده شوند و آسان و یکره به مسجدالحرام روی آورند و هیچ جاذبه مخالفی قلب و قالب و صف آنان را از قبله مسجدالحرام که الهام بخش تعالیم و شریعت و نظامات و هدف های اسلام و مشخص مسلمانان است، نگرداند. قید مقدم «مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ»، دورنمایی از ورود و خروج آن حضرت به اعتبار رسالتش، در هر محیط اجتماعی و جغرافیایی و ابعاد زمانی و مکانی و فکری را می نمایاند، اشعار به تطور و تکامل آیینش دارد: او، و در پی او پیروانش، که مبلغ رسالت اویند، در هر جا و هر محیطی [که] تمکن یافتند یا از آن خارج شدند، باید به مسجدالحرام روی آورند: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾<sup>۲</sup>؛ نه باید در سرزمین های دیگر مردم جای گیرند و تحلیل بروند و نه مردم و سرزمین ها را اشغال کنند.

۱. نسخ سنت (رو به بیت المقدس نماز خواندن)، به وسیله قرآن (رو به کعبه نماز خواندن).

۲. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم [از دل تاریخ بشریت] بیرون آورده شده اید»، آل عمران (۳)، ۱۱۰.

«وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ». باید حق را دریابد و خود را مظهر و مجری ربوبیت بدانند و به تربیت خلق بپردازند.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ». این تهدید و برگشت خطاب از شخص رسول به امت، مؤید همان مطالبی است که از این آیه دریافت شده است: خداوند مراقب ستمگیری و حق جویی و سرپرستی شما ملت اسلام است و از آن هیچ غافل نیست و اگر انحراف و ستمگری و سلطه یابی پیش گرفتید، چشم نمی پوشد.

«وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ». دربارهٔ چنین تحوّل پرشکوه و تحوّل آفرینی، این گونه تکرار و ترتیب مشروح به جای اشارات و ضمایر، در حد اعلاّی بلاغت و مبین اهمیت آن در آن زمان و برای همیشه است: تو ای پیمبر، از هر وضع که خارج شدی، و شما امت اسلامی، در هر وضع و مکان و بُعدی که پایه گرفتید، همه با هم و همه در پی رسول پیشرو، از هر چه روی بگردانید و به سوی مسجدالحرام [روی] آرید.

«لِنَلَّيْكُمْ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةً». لئلا...، تعلیل اوامر «فَوَلِّ» و «فَوَلُّوا» است. مفسران، به قرینه آیات گذشته، «للناس» را اشاره به مردم معهود که اهل کتاب‌اند، فهمیده<sup>۱</sup> و گویند: در بشارت پیمبران گذشته تصریح شده است که پیمبر آخرالزمان از نسل اسماعیل و پیرو قبلهٔ ابراهیم است. پس، اگر قبلهٔ مسلمانان به آن سوی نمی‌گشت، آنان احتجاج می‌کردند که این شخص آن رسول موعود و موصوف نیست.

این توجیه مستقیم نیست، زیرا با این توجیه، تصریح به اهل کتاب به جای «للناس»، آن هم در چنین موردی، مناسب‌تر است. دیگر اینکه اگر پیش از تحوّل

۱. مفسران در این باره اختلاف نظر دارند، برخی «ناس» در آیه شریفه را به یهود و مشرکان، و عدّه‌ای به اهل کتاب، تفسیر کرده‌اند مانند تفسیرهای: جلالین، صافی، ابن کثیر و در المنثور، هر یک ذیل همین آیه.



قبله چنین احتجاجی داشتند، در میان افراد خاص از علمای اهل کتاب بوده که به اشارات متون اصلی کتاب‌های خود آشنا بودند و به یقین این گونه مسائل را به عامه مردم خود نمی‌گفتند، چه رسد به مشرکان و مسلمانان. بنابراین توجیه، یکی از علل تغییر قبله، بستن راه احتجاج افراد مخصوص، آن هم در میان خود بوده که این با حکمت تشریح هیچ حکم الهی سازگار نیست، آن هم چنین حکمی!

ظاهر «الناس» همان عامه و توده مردم است که همه احکام اسلام برای آن‌ها، و قبله هم باید برای آن‌ها باشد: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ﴾<sup>۱</sup>؛ ﴿مَثَابَةً لِّلنَّاسِ﴾<sup>۲</sup>؛ ﴿قِيَامًا لِّلنَّاسِ﴾<sup>۳</sup>؛ ﴿مَنَافِعُ لِّلنَّاسِ﴾<sup>۴</sup>؛<sup>۵</sup> مردم را، بخواهند یا نخواهند، قبله ای، به حق یا باطل، به سودشان یا زیانشان، باید تا به آن روی کرده و در برابر آن سر فرود آورند. قبله‌های ادیان گذشته، مراکز قدرت و کاخ‌هایی که در آن‌ها سرنوشتشان تعیین می‌شود و مرام‌ها (ایدئولوژی‌ها) ساخته و پرداخته می‌گردد، برای همه و در هر زمان نمی‌تواند قبله باشد. این قبله‌ها برای ملتی یا طبقه‌ای، و به زیان دیگران است و مردم را از هم جدا و منافع حیاتی‌شان را سلب می‌کند و از قیام به حق بازشان می‌دارد.

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

قبله اسلام باید با رسالت و هدف‌هایش هماهنگ باشد و در هر زمان و مکان و از دور و نزدیک همان را به وضوح مشخص سازد. اگر قبله اسلام چنین اعجازی نداشته باشد و با رسالتش که برای همه مردم است، هماهنگ نباشد، ناقص و نارساست، و به مردمی که چشم باز می‌کنند و مرام‌ها و قدرت‌ها و محیط‌ها

۱. آل عمران (۳)، ۹۶.

۲. البقرة (۲)، ۱۲۵.

۳. المائدة (۵)، ۹۷.

۴. البقرة (۲)، ۲۱۹.

۵. اشاره به آیاتی است که اسرار کعبه و حج را می‌نمایاند. (مؤلف).



چشمشان رانبسته و یکسر محکومشان نکرده و به قالب دلخواهشان در نیاورده، و مردمی که ستمزدگی را احساس می‌کنند، حق احتجاج می‌دهد؛ احتجاج بر مسلمان‌هایی که برای همیشه مسئول رسالت اسلام‌اند و برای مردم باید خروج و قیام کنند: ﴿أُخْرِجَتِ لِلنَّاسِ﴾<sup>۱</sup>، لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ.

«إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اِخْشَوْنِي». استثناء از مفهوم «لئلا یكون»، و به جای تعبیر کوتاه «الا الظالمین»، برای نمایاندن ظلم مستمر و بازمانده از گذشته، و مشعر به منشأ احتجاج است. پس از تحول قبله، روی گرداندن از هر قبله و روی آوردن به مسجدالحرام، دیگر زمینه‌ای برای احتجاج و اعتراض نمی‌ماند، مگر از کسانی که ستم پیشه کرده در راه ستم و سلب حق مردم پیش رفته‌اند؛ اینان احتجاج می‌کنند نه به حق، [بلکه] از روی ستم؛ این‌ها برای بهره‌کشی از مردم می‌کوشند تا مردم را روبه سوی خود و قبله‌های ساخته خود، چشم و گوش بسته بدارند و با هر قبله‌ای که مردم را از هر قبله آزاد می‌کند، معارضه و احتجاج دارند.<sup>۲</sup>

«فَلَا تَخْشَوْهُمْ»، تفریع از «لئلا...» یا جمله آیات قبل و اسرار قبله است.<sup>۳</sup> چون این قبله در جهت ربوبیت و برای عموم مردم است، دیگر نباید از مردم نگران باشید؛ مردم به فطرت خود حق جو و آزادمنش‌اند. وقتی که این قبله را با همه

۱. «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...»: شما بهترین امتی هستید که [از دل تاریخ] برای مردم بیرون آورده شده‌اید. آل عمران (۳)، ۱۱۰.

۲. عربی، پادشاه نومسلمان غسانی، جیله بن ایهم، راهنگام طواف کعبه تنه زد و او مشتکی به بینی عرب نواخت. همین که در کنار خانه خدا و در مقابل خلیفه در معرض قصاص قرار گرفت، گفت: «این از توده مردم و من از ملوکم!» و مرتد شد. (مؤلف)

۳. فاء حرف عطف تفریع است، یعنی جمله «فلا تخشوهم»: پس در نتیجه از آنان نهراسید، فرع و نتیجه «لئلا یكون للناس علیکم حجة» یا جمله‌های قبل که اسرار قبله را در آن‌ها بیان فرموده است، به شمار می‌رود و مؤلف خود این اصطلاح را توضیح داده است.



آثارش شناختند، به آن روی می آورند. از طبقه ظالم و حاکم هم نباید نگران بود، زیرا قدرت ظالم [قائم به] مظلوم است و همین که مظلوم قبله خود را گرداند و برای حق قیام کرد، ظالم زایل می شود و دیگر نمی تواند حق را بپوشاند. بنابراین، ضمیر «هم» می تواند راجع به «الناس»، و «الَّذِينَ ظَلَمُوا»، هر دو باشد. فقط باید از خدا نگرانی داشته باشید که مبدا ادب و آداب قبله اش را، چنان که باید نگه ندارید و رسالت و هدایت آن را نرسانید: «وَإِخْشَاوَنِي».

«وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ». دو تعلیل نهایی دیگر برای روی آوردن به این قبله است؛ [نخست]، تعمیم نعمت رسالت است. این قبله و تعالیم آن درس تمرینی و عملی برای انجام و پیشبرد اصول و فروع رسالت اسلام است؛ به صف در آمدن شبانه روزی و سمتگیری از دور و نزدیک، تشکیل جماعت های روزانه و هفتگی و سالیانه در آن جهت، توحید فکری و عملی و تفاهم در خطوط اصلی، از میان بردن فواصل فکری و زمان و مکان باید پیوسته مسلمانان را هوشیار دارد و استعداد های معنوی و مادی آن ها را به حرکت آورد. این، نعمتی است که همه گونه نعمت را در بر دارد. دیگر اهدا: کوشش پی در پی برای رهایی از تحیر و گمراهی در راه یافتن به هر حق و خیری، هدایت به دریافت الهامات مسجد الحرام که راه های توحید و تفاهم را هر چه بیشتر باز می کند، و آن فروغ توحیدی که از ابراهیم در این قبله پرتو افکند و با وحی محمدی ﷺ فروزان شد و گسترش یافت، باید به طریق تکامل بشری و حل مسائل پیچیده زندگی و رفع تفرقه ها و ناتوانی ها و پراکنده گویی و پراکنده جویی ها، پیوسته هادی مسلمانان باشد.

اختلاف طول این آیات و ایقاعات<sup>۱</sup> و آهنگ هایی که از شدت و خفت

۱. هماهنگی و هموزنی کلمات و جملات آیه.

و فصل و وصل و ماده و هیئت لغات و ترکیب کلمات و تشابه و اختلاف حرکات برمی آید، نمودار مطالب و مقاصد و برخوردها و اندیشه‌هاست که خود روی دیگری از اعجاز قرآن است. مراجعه به دو جزء آخر پرتوی از قرآن، و تعمق در آنچه در پایان هر سوره آمده تا حدی می‌تواند میزانی برای دریافت این خصوصیات در دیگر آیات باشد.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»